

سریال «رخنه» با وجود ایده نه‌چندان نو لحظات خوبی خلق کرده است

بادیگارد تلویزیونی



مصطفی قاسمیان خبرنگار

اگرچه حدود یک دهه پیش، ابراهیم حاتمی‌کیا با فیلم سینمایی «بادیگارد»، روایتی دراماتیک را از زندگی یک محافظ شخصیت‌های نظام، حرفه پرماجرا و البته پراهمیت او ارائه داد، به طور کلی حرفه «محافظ شخصیت» در سینما و تلویزیون چندان دیده نشده و سوژه داستان‌های خلاقه قرار نگرفته است. این در حالی است که این شغل به علت حساسیت و خطرپذیری بالا، قابلیت فراوانی برای طراحی قصه‌های جذاب در ژانرهای اکشن، جنایی و البته سیاسی در اختیار فیلمسازان و سریال‌سازان قرار می‌دهد و می‌تواند دستمایه تولید محصولات تماشاگرپسند زیادی شود.

مجموعه تلویزیونی «رخنه» را می‌توان جزء معدود آثاری دانست که در رسانه ملی با این سوژه ساخته و پخش شده است. شخصیت اصلی این اثر، باز هم مانند بادیگارد حاتمی‌کیا، محافظت از یک شخصیت علمی را برعهده دارد که این بار واجد شباهت‌هایی قابل توجه به شهید محسن فخری‌زاده معاون وزیر دفاع در دولت حسن روحانی است؛ کسی که اهمیت قابل توجهی

در برنامه هسته‌ای و پیش از آن موشکی ایران داشت و در سال ۹۹ با حمله تروریستی رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. به همین دلیل و از آنجا که رخنه روی قصه‌ای کمابیش کمترگفته‌شده و فضاهای کمترپدیده‌شده درباره محافظ‌ها دست گذاشته، برای مخاطب تلویزیون از جذابیت مناسبی برخوردار است و می‌تواند بخش زیادی از مخاطبان را با خود همراه کند. داستان، شخصیت‌ها و اتمسفر سریال در بخش‌هایی از آن که جزئیات و خرده‌داستان‌های مرتبط با محافظت از شخصیت را نمایش می‌دهد، جذابیت بیشتری دارد و برای تماشاگران دیدنی است. در برابر بخش‌های ذکرشده، این سریال در بخش‌های دیگر، مایه‌های جاسوسی بیشتری دارد و به تلاش‌های واحد‌های ضدجاسوسی دستگاه اطلاعاتی برای مقابله با تروریست‌ها بازمی‌گردد که البته شخصیت محافظ هم به علت سابقه امنیتی، جزئی از این تلاش‌هاست. آنچه در این بخش‌ها پیش چشم تماشاگران قرار گرفته، شباهت‌های قابل توجهی به برخی سریال‌های دیگر جاسوسی در سال‌های اخیر نظیر «خانه امن»، «تمام رخ»، «گاندو» و «محرمانه» دارد. در این فصول است که مجموعه رخنه هم از حیث قصه، هم از حیث فضا و مهم‌تر از حیث شخصیت‌ها، برای مخاطبان تلویزیون تکراری به نظر می‌رسد. این

نقطه ضعف بزرگ سریال است که ممکن است برخی تماشاگران را حتی در تمیز آن از برخی محصولات یادشده دچار مشکل کند. مجموعه تلویزیونی رخنه البته احتمالاً به اقتضای خواسته‌های کارفرما یا فضای شکل‌گرفته در دو سه سال اخیر مجموعه‌های مذکور، برای بیان برخی حرف‌های اقتصادی خصوصاً توجیه به تولید ملی، شعاری عمل کرده و مستقیم‌گویی می‌کند. به نظر می‌رسد فیلمنامه‌نویس از تکنیک‌های روزآمد در نگارش فیلمنامه جاسوسی استفاده زیادی نکرده و ترجیح داده به شکلی سراسرت، ایده‌های یادشده را در دیالوگ‌ها بگنجاند. این تکنیک‌های کهنه را می‌توان در روایت انگیزه، شیوه و جزئیات ترور نیز یافت. گویی نویسنده به جای طراحی پیرنگ پیچیده و کمترشنیده‌شده، ترجیح داده همان قصه‌های گذشته را که در آثار سال‌های قبل دیده می‌شد، بازنویس کند. در مقابل آنچه از فیلمنامه و اتمسفر سریال گفته شد، چند هنرپیشه اصلی با تجربه کافی از نقش‌آفرینی در ژانر اکشن و جاسوسی و البته درک درست از شخصیت و زمینه تولید اثر، بازی‌های خوبی به جا گذاشته‌اند. نادر فالاح بازیگر نقش اول سریال، درحالی‌که پیش از این در اثر خصوصیات چهره‌اش، بیشتر برای ایفای نقش‌های منفی شناخته می‌شود، به خوبی حالات صورت یک شخصیت

مثبت اما مورد اتهام را که گرفتار مشکلات خانوادگی است، تصویر می‌کند و در عین حال، با نگاه خود اتمسفر درونی بی‌پایان شخصیت را به مخاطب می‌رساند. رامتین خدانواهی دیگر بازیگر اصلی سریال هم نقش دانشمند شاخص را که بی‌وقه به مسائل امنیتی خودش، بیشتر به منابع انسانی توجه می‌کند و حتی اخلاقیات خاص خود را دارد، چه در لحن و چه در نگاه، به خوبی درآورده است. در کنار آنها، شمایل جالب بهرام ابراهیمی در نقش فرمانده حفاظت همراه با صدای خاص و زنگ‌دار این بازیگر که با بازی قابل قبول او تکمیل شده، از این شخصیت نیز کاراکتر متفاوتی ساخته که گویی طراحی خاص‌تری نسبت به دیگر شخصیت‌ها دارد. براساس آنچه گفته شد، روشن است که نقش کارگردان در هدایت این هنرپیشه‌ها انکارناپذیر بوده، خصوصاً آن که به خلاف روال معمول صحنه‌های اکشن تلویزیونی، در صحنه‌های درگیر سریال رخنه که تمپوی مناسبی دارد، کارگردان توانسته استانداردها اجرا را حفظ کرده و از تبدیل شدن این صحنه‌ها به کمدهی، پیشگیری کند. درصورتی‌که این سریال از فیلمنامه‌ای پیچیده‌تر و با ایده‌هایی جذاب‌تر بهره می‌برد و پیش از نسخه حاضر، بر امر حفاظت متمرکز می‌شد، به یقین نتیجه جالب‌تری از آب درمی‌آمد.

داستان‌های ترور در سینما و تلویزیون



عاطفه غفاری خبرنگار گروه فرهنگ

صنعت سینمای جهان، علاقه زیادی به وجوه پنهان مأموران امنیتی و موضوع ترور دارد و برایشان قصه‌پردازی می‌کند. اتفاقاً فیلم‌هایی با این مدل قهرمان‌هایشان گیج‌شو و فروش خوبی هم دارند. در ایران از سال ۸۴ این ژانر برای فیلمسازان ایرانی اهمیت پیدا کرد و در نهایت در دهه ۹۰ ساخت سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی - که با سوژه ترور و مأموران امنیتی باشد- شدت گرفت. در این بخش سعی کردیم برخی از این سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی را که با این موضوع ساخته شده‌اند بازخوانی داشته باشیم.

«وفا» و عشق

«سریال «وفا»، سریال عشق بود. یک عشق ممنوعه زمینی. به نظر من عشق هیچ وقت تکراری و کهنه نمی‌شود. من در وفا خواستم مساله خشک و بی‌روح صهیونیست را با عشق تلطیف کنم که موفق هم شدم.» این صحبت‌های غلامحسین لطیفی است کارگردان سریال وفا که در سال ۱۳۸۵ ساخته شد، وفا سریال جاسوسی درباره ایران بود که بازیگران نوظهوری مانند هانیه توسلی و پوریا پورسرخ را به مردم معرفی کرد.

فیلمنامه این سریال که توسط علیرضا افخمی و سیدسعید رحمانی نوشته شده، داستان جوانی یهودی- ایرانی به نام ژوبین پناهی را روایت می‌کند که در حین تحصیل در کشور لبنان با دختری لبنانی- ایرانی و مسلمان به نام وفا آشنا و شیفته رفتار و اعتقادات او می‌شود. او به جرم جاسوسی برای اسرائیل در ایران زندانی است. این مجموعه درحالی در میانه دهه ۸۰ روانه آنتن شد که فضای کلی سریال‌ها همچنان ملودرام‌های خانوادگی بود و این یک خرق عادت به حساب می‌آمد که ماجرای امنیتی سوژه یک سریال شود. محمدحسین لطیفی در وفا سعی کرد یکی از بهترین عملکردهای خود را در زمینه کارگردانی ارائه دهد. او هم در خلق لحظات عاشقانه موفق بود و هم به خوبی توانست لحظات برتعلیق و پرکشش مرتبط با تعقیب و گریزهای امنیتی در این مجموعه را به تصویر درآورد. وفا را می‌توان یکی از معدود تجربه‌های موفق داخلی در ارتباط با جریان مقاومت و تقابل امنیتی ایران و رژیم صهیونیستی به حساب آورد.

«بادیگارد» و شخصیت نظام

حاتمی‌کیا در گفت‌وگویی که در روزهای اکران «بادیگارد» با یکی از مجلات داشت، گفت: «می‌گویند یک سری هکر هستند که در سیستم‌های امنیتی نفوذ می‌کنند. بچه‌های باهوش و نابغه‌ای که یا باید به زندان انداخت یا آنها را به خدمت گرفت و این رفتارشان را بزرگوارانه بخشید، چون نمی‌شود آنها را به حال خودشان رها کرد. حکایت ما با کمی اغماض همین موضوع است. گاهی وقت‌ها عیب‌هایی را افشا می‌کنیم که شاید به عده‌ای بربخورد. ولی وجودمان مفید است.»

داستان بادیگارد درباره محافظتی شخصی است که از جان یکی از

در روز روشن و در مقابل چشمان دختر خردسالش، واقعه‌ای که در پایتخت همین کشور و در ابتدای دهه گذشته رخ داده، شاید نامش با تاریخ معاصر گره خورده باشد اما تاریخی است که جامعه آن را با تمام وجود لمس کرده و برایش تازگی دارد.

احسان تقفی، نویسنده این فیلم سینمایی در گفت‌وگویی که در مورد ساخت فیلم با او داشتیم، گفت: «در چنین کارهایی بیشتر از اینکه خالق باشیم، کاشف هستیم یعنی باید روی آن زندگی، مطالعه زیادی داشته باشیم تا زاویه نگاه جذاب و مهم این زندگی را کشف کرده و به‌عنوان محصول عرضه کنیم. این با کار اجتماعی متفاوت است. درباره این کار هم تا حدود زیادی اینچنین بود که داده‌هایی از زندگی ایشان داشتیم که یک بخش‌هایی از ابتدا جذاب بود. در جاهای مختلف شنیده بودم که نیروی محرکه اولیه ما بود؛ از جنس شهادت ایشان، رابطه زن و شوهر به خصوص در یک‌سال پایانی زندگی شهید.» همین که داستان واقعی می‌شود، انگار سختی‌های آن هم بیشتر بر دوش سازندگان سنگینی کرده و سختی‌هایش را بیشتر می‌کند. همناس هم خوب است و هم نتوانسته آن طور که باید داستان یک روایت واقعی را به چشم مخاطب برساند.

«گاندو» و داستان ترور

زمانی که سریال «گاندو» پخش شد، حواشی زیادی داشت. شاید برای اولین بار بود که مخاطب در سریالی تلویزیونی با ماجرای واقعی روبه‌رو می‌شد. ماجرای که در واقعیت شاید خیلی کم‌رنگ‌تر از آنچه اتفاق افتاده، به گوش مخاطب رسیده، اما وقتی در قالب سریال و با جزئیات قرار است بگویند در واقعیت چه اتفاقی افتاده، مطمئناً برای مخاطب جذاب می‌شود. گاندو، مأموران امنیتی جدیدی را هم به مخاطب نشان داد برعکس آنچه همیشه می‌دیدیم که باید سن و سالی داشته باشند، در اینجا با عده‌ای جوان روبه‌رو بودیم که می‌توانستند بدون کارهای خارق‌العاده و یا اینکه بخواهند کار عجیب و غریبی انجام دهند، مخاطب را با خود همراه کنند. آن چیزی که سازندگان سریال درمورد جوان بودن این مأموران امنیتی می‌گفتند، این بود که ما براساس واقعیت آن را ساخته‌ایم و حتی سن و سال مأموران امنیتی هم مطابق با واقعیت بود. حتی جواد افشار، کارگردان این سریال درباره این مأموران گفته بود اگر قرار بود واقعیت ساخته شود، شاید باید بچه‌های امنیتی جوان‌تر از این هم می‌بودند. موضوعی که خودم هم باورم نمی‌شد.

گاندو در دو فصل ساخته شد. سری دوم سریال گاندو در نوروز سال ۱۴۰۰ از تلویزیون ایران پخش شد. همان‌طور که انتظارش می‌رفت با جنجال‌ها و حواشی فراوانی همراه بود. سازندگان در سری دوم چند موضوع مختلف را برای قسمت در نظر گرفتند. امنیت، دیپلماسی، ترور، جاسوسی از جمله این موارد بود. بازی‌ها در «گاندو ۲» به نسبت فصل اول آقدر به دل نمی‌نشت و شاید همین باعث شد تا در فصل دوم خیلی مورد استقبال قرار نگیرد. مجتبی امینی، تهیه‌کننده این سریال درباره ساخت آن و حرف‌هایی که زده شد، گفت: «با توجه به اطلاعاتی که داشتیم، پرونده جیسون رضاییان را انتخاب کردیم. این پرونده نشان‌دهنده ظلمی بود که مردم ما شد. درکنار نشان دادن پرونده رضاییان نیز داستان‌هایی را که همگی واقعی هستند، با تغییر نام و اسامی آوردیم. این داستان‌های مختلف نشان‌دهنده

رخنه و نفوذ ویژه‌ای است که در سال‌های گذشته اتفاق افتاده است و سه سال طول کشید تا این پروژه به آنتن پخش تلویزیون برسد. پروژه تحقیق، نگارش، پیش‌تولید و تولید و پس‌تولید هرکدام یک سال زمان گرفت. تا به حال اثری با این استاندارد در تلویزیون ما تولید نشده بود و نکته مهم این است که خلق گاندو این را نشان داد بدون عشق مثلی و با شعار مطالبه‌گری و شفاف‌سازی هم می‌توان سریال ساخت. گاندو نشان داد ذائقه مردم می‌تواند چیزهای دیگری هم باشد.»

«خانه امن» و تئوری در سال ۱۳۸۸

سریال «خانه امن»، سریالی با تم امنیتی که موضوع محوری آن مقابله دستگاه اطلاعاتی کشور با نام‌هایی از جنس داعش یا مفاصلی از نوع اقتصادی و... است. این موضوع جذابیت و ظرفیت خوبی برای به تصویر کشیدن دارد. این سریال هم درامی با بن‌مایه‌های امنیتی در قالب یک موضوع جاسوسی بود، هم ذیل یک تم سیاسی را مشابه با سریال پرحاشیه «گاندو» به مخاطب خود عرضه کرده است. البته آن‌گونه که از شواهد امر پیداست این سریال علاوه بر درون‌مایه امنیتی و جاسوسی، نیم‌نگاهی هم به فسادهای اقتصادی داخلی در کشور با محوریت پولشویی برای تأمین بودجه فعالیت‌های تروریستی علیه ایران داشت. خانه امن یک اثر کامل و بی‌نقص نیست و حتی گاهی شلختگی و تسامح در ساخت برخی از سکانس‌هایش دیده می‌شود اما از نگاه موضوعی، یک اثر قابل اعتناست. ای کاش چنین موضوعی در زمان ما بود چه بیشتر و حتی بازیگران قوی‌تر و نه سلیبیتی ساخته می‌شد و زمان بیشتری صرف پیش‌تولیدش می‌شد. جامعه و تلویزیون به نمایش چنین آثاری نیاز دارد و این آثار هم باید نسبت خود با شعارزدگی و محافظه‌کاری در بیان حقیقت و همچنین سفیدانگاری نیروهای خودی و سیاه‌انگاری نیروهای شر را اصلاح کنند. در یکی از قسمت‌های این سریال یکی از نیروهای تکفیری داعشی سراغ فردی به نام ماموتسا عبدالرحمن می‌رود و او را در مسجد به شهادت می‌رساند. پیش‌تر مشخص شده بود که این اقدامات تروریستی در راستای تفرقه‌افکنی میان شیعه و سنی است. در حقیقت این سکانس، یادآور یک اتفاق تلخ در سال ۸۸ است. در این سال دو نفر از بزرگان اهل تسنن یعنی ماموستا شیخ‌الاسلام و ماموستا برهان عالی توسط گروهک‌های تکفیری به شهادت رسیدند. این اتفاق در ماه رمضان و در فاصله سه روز رقم خورد. ماموستا شیخ‌الاسلام از طلایه‌داران اتحاد اسلامی در میان جماعت اهل سنت کردستان بود و در زمان حیات منشأ خدمات و برکات بسیار در آن منطقه شد. ایشان به دست گروهک تکفیری-تروریستی «توحید و جهاد»، در ۲۶ شهریور ۱۳۸۸، مصادف با ۲۸ رمضان از ناحیه سر هدف شلیک گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.

معظمی کارگردان این سریال در گفت‌وگویی که با او داشتیم، درمورد ساخت این سریال و شباهت‌هایی که می‌گفتند با گاندو دارد، گفت: «سریال گاندو مسئولان را می‌کوبید. هدف ما چیز دیگری است و درباره این مسائل صحبتی نمی‌کنیم. من فیلمساز هستم و بحث‌ها آشنایی با تروریسم و اتفاقاتی است که در این حوزه می‌افتد. این از همه چیز برای من مهم‌تر است. ممکن است در یک قسمت‌هایی اشاراتی داشته باشیم ولی اینها جزئی است. این‌طور نیست که مسئولان داخل را بکوبیم.»

